بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سیدمحمد جواد شبیری 15 فروردین 1394.

بحث ما در مورد نحوه تعلق دین به ماترک بود. خب این بحث را انجام دادیم یک سری ثمراتی برای این بحث مترتب بود خواستم ثمرات را بحث کنم بعد به ذهنم رسید که دیگر از این ثمرات بگذریم برویم به بحث بعدی. خب نسبت به مال میت ماترک ابتدا مال میت صرف تجهیز می شود. بعد صرف دیون می شود. بعد صرف وصیت می شود. خب در مورد اینکه آن مالی که صرف تجهیز می شود چه حکمی برایش هست یک بحث مستقلی در کلمات آقایان مطرح نشده است حالا آن را شاید بعدا ما در موردش صحبت کنیم. آن بحثی که مطرح شده است در مورد نحوه تعلق دین به میت است و نحوه تعلق وصیت .خب ما دین را بحث کردیم محصل عرض ما این بود که مقدار دین باقی بر یعنی در حکم مال میت هست و مالک حقیقی ندارد. اما مقدار مازاد بر دین ملک ورثه است به نحو کلی فی المعین ملک ورثه است ولی حق تصرف در مال دارند نحوه تعلقش هم به نحوه ای است که حق تصرف در مال هم د ارند مانعی ندارد می توانند در مال تصرف کنند به مقداری که حتی در مواردی هم که هست که مشکوک است که آیا داخل در دین هست یا داخل در مازاد بر دین در آن هم می توانند تصرف کنند. خب این تا این جا بحث. اما وصیت وصیت یک سری بحث های مشترک دارد با دین بحث مفاد ایه و این جور بحث ها خب آنها مشترک همه آن بحث هایی که در مورد این دین و وصیت بود جاری است. ولی یک سری بحث های اختصاصی دارد و یک سری مبناهای خاص در اینجا وجود دارد مثلا صاحب جواهر ایشان عقیده شان این است که کل ماترک حتی در دین مستغرق ترکه ملک ورثه است این مطلب را دارد و استدلالش هم عمدتا این است که می گوید از آیه چیزی استفاده نمی شود ولی از روایات که گفته است ما ترک المیت فهو لوارثه اطلاق دارد و دین را هم شامل می شود که این بحثش قبلا گذشت که یک همچین روایت اطلاق دار ما نداریم که از آن استفاده شود چیزی خلاف مفاد آیه. ولی حالا غرض صاحب جواهر ایشان نسبت به وصیت این جور قائل نیست. ایشان می گوید که وصیتی که راجع به امور مربوط میت باشد این وصیت در حکم ملک میت است. دیگر به ورثه تعلق نمی گیرد. و دلیلش را هم ایشان این ذکر می کنند که در روایات دارد که ثلث مال در صورت وصیت مال میت است. ایشان می گویند که این مال میت بودن به معنای حقیقی اش که امکان پذیر نیست چون میت ملک حقیقی در آن تصویر نمی شود. حالا یا بگوییم اشکال عقلی دارد یا اشکال عقلایی دارد ملک میت که نتوانست باشد این که گفته است مال میت هست این معنایش این است که درحکم مال میت است. یعنی مال ورثه نیست و در حکم مال میت است. آن که شما بخواهید این را تفصیل کنید که فائده اش به میت می رسد کأنه ملک ورثه هست ولی چون ورثه نمی توانند در این مال تصرف کنند، و فقط باید در راهی که میت اراده اش به او تعلق گرفته است تصرف کنند تجوزا ملک میت قرار داده شده است. ایشان می فرماید که این تجوز، تجوز بعیدی است. آن که ما می گوییم در حکم مال میت است تجوز قریب تری است حالا من این جوری تقریب کنم کلام ایشان را در واقع یک شیئی که ملک یک نفر هست دو جنبه دارد. یک جنبه دارد که ملک کسی دیگر نیست. یکی اینکه ملک خود او هست. ما در واقع این که می گوییم در حکم ملک میت است، اولا می گوییم که ملک ورثه نیست ثانیا ملک خودش یعنی نفع آن به خودش می رسد. ما در واقع این مقدار بیشتری حفظ کردیم آن معنای حقیقی را. اگر بخواهیم بگوییم که نه، فقط نفع آن به آن می رسد ولی ملک دیگری هم هست. این معنایش بعیدی است از آن ملکیت که هم جنبه سلبی دارد هم جنبه اثباتی. ما تفسیری که می کنیم جنبه سلبی اش را به طور کامل می گیریم و جنبه اثباتی اش را هم به اینکه نفع او عاید میت می شود و اراده میت نسبت به این مال محکم هست این جوری مثلا مشی می کنیم. خب این محصل فرمایش صاحب جواهر. ولی خب اصلا برویم یک بار کل آن روایاتی که صاحب جواهر به آن روایات استناد می کند که ثلث ما ترک برای میت است اگر وصیت کند روایت را ببینیم تا ببینیم مفادش چیست آیا این معنای مجازی که ایشان می گوید که دو مجاز است این مجاز آن مجاز خود الفاظ روایات را ببینیم ممکن است الفاظ روایات کمک کند برای اینکه مفاد این مطالب روشن شود.من شروع کردم کتاب الوصیه را مطالعه کردن چند باب اصلی اش را که مربوط به این بود مطالعه کردم باب های دیگرش را هم از اول شروع کردم نگاه کردن پنجاه شصت صفحه اش را روایاتش را دیدم حالا آن روایاتی که مربوط به این بحث است را یکی یکی می خوانیم دیگر بحث هایش باشد از فردا صحبت میکنیم. خیلی روایات زیادی دارد عیب ندارد یک بار روایاتش خوانده شود و در موردش صحبت کنیم. این نکته را عرض کنم که در اینکه نسبت به ثلث ماترک وصیت نافذ است و نسبت به مازاد بر ثلث نفوذ وصیت متوقف بر اجازه ورثه است خب بحثی نیست. ما این روایات را نمی خواهیم بیاوریم روایاتی که گفته است ینفذ الوصیه فی الثلث و لا ینفذ الوصیه فی مازاد علی الثلث الا معرض الورثه. این ها را نمی خواهیم بگوییم. روایاتی که گفته است ثلث میت للمیت است این تعبیر. آنهایی که صاحب جواهر تمسک می کند تعبیراتی که لام ملکیت برای میت قرار داده است که ایشان این را می گوید معنای مجازی اش این است که در حکم ملک میت است. خب هفت هشت ده تا روایت تا اینجا یادداشت کرده ام آنها را می خوانم حالا بیشتر امروز می خواهم روایات را بخوانم تا بحث اینها بحث های خاصی ان چنانی ندارد بحث کلی ترش را فردا در موردش صحبت می کنیم من این بحث را فرصت نکردم در کلمات آقایان دیگر به چه شکل مطرح شده است. حالا فعلا روایات را بخوانیم ببینید در کلمات آقایان دیگر علی القاعده باید این بحث باشد. به هر حال محور بحث ما نحوه تعلق وصیت به ما ترک است. این را انشاءالله از فردا دنبال می کنیم. روایت اول جلد 24، این همه روایات از جلد 24 کتاب الوصایا است رقم 35259. این دو تا باب اصلی هست که این باب های اصلی این روایات در آنها هست. یکی اصل باب اینکه وصیت حق بر کل مسلم هست و باید مسلم وصیت کند و امثال اینها. در ضمن آن بحث هایی این مطلب دارد که متأسفانه در یک باب پنجم خوب بود به این باب هم ارجاع می داد چون خیلی از بحث هایی که در باب، باب پنجم باب این است که وصیت در ثلث نافذ است و بر مازاد بر ثلث نافذ نیست به اینها ارجاع نداده است.بابی که اصل وصیت است خیلی جاهایش، من ابتدا آن باب پنجم را کامل دیدم بعد به نظرم می آمد که باید روایت های دیگر هم داشته باشد از اول که نگاه کردم دیدم باب اول خیلی از روایت هایش مربوط به این باب اول است ارجاعاتش ناقص بود حالا من آنهایی که در این بحث هست را عرض می کنم که اتفاقا تعبیرات اصلی در این باب اول است. روایاتش 35259 روایت 39 از باب 1 از کتاب الوصایا. از تهذیب نقل کرده است. جلد 9 صفحه 242 نقل کرده است.

**احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن عیسی عن محمد بن ابی عمیر عن ابن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام**

خب احمد بن محمد بن عیسی این سند هیچ مشکل تازه ای ندارد. احمد بن محمد بن عیسی که از اجلاء ثقات است .طریق به احمد بن محمد بن عیسی که پارسال در موردش بحث کردیم علاوه بر این که مشهور است و در کتب به خصوص کتب مشهور نیاز به بررسی سندی نیست. محمد بن عیسی که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که خب همان بحث قدیمی در موردش وجود دارد که آیا ثقه است یا خیر. آن بحث هم عرض کنم آن بحث، بحث کلی است فقط در روایت های محمد بن عیسی از یونس هم نیست. بعضی ها تصور کرده اند که آن بحث فقط در مواردی که محمد بن عیسی از یونس نقل می کند مناقشه شده است نه آن بحث، بحث کلی است قبلا این را هم متذکر شدیم که این بحث، بحث کلی است و اختصاصی به خصوص روایت های محمد بن عیسی از یونس ندارد ولی چون در ذیل بحث یونس مطرح شده است استثنا شده است. گفته است که روایت های یونس مورد پذیرش است مگر روایت هایی که محمد بن عیسی نقل کند یعنی اصل اینکه بحث یونس پیش کشیده شده است چون استثنای از روایت های یونس بوده است و الا به طور کلی هم روایت های محمد بن عیسی خودش هم استثنا شده است از روایت های محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و از آن تضعیف شخص محمد بن عیسی به توسط ابن ولید و شیخ صدوق استفاده می شود. ابن سنان هم ابن سنان که از امام صادق نقل می کند علی وجه الاطلاق مراد عبدالله بن سنان است. البته غیر از عبدالله بن سنان برادر عبدالله بن سنان داشته است به نام محمد آن هم ابن سنان هست ولی علی وجه الاطلاق محمدی که برادر عبدالله بن سنان است ابن سنان گفته نمی شود. ابن سنان در اسناد ما یا مراد محمد بن سنان است که از اصحاب امام رضا و آن طبقه است یا عبدالله بن سنان است که از اصحاب امام صادق علیه السلام است. عبارت این است

**قال للرجل عند موته ثلث ماله و ان لم یوص فلیس علی الورثه امضاؤه.**

این روایت اول. روایت دوم روایت بعدی اش است 35260 که رقم 40 باب است.

**احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین عن علی بن یقطین.**

اینجوری که در ذهنم هست حالا حسن بن علی بن یقطین فکر می کنم توثیق صریح دارد اخیه الحسین توثیق صریح ندارد. حالا حافظه ام یاری نمی دهد ولی اینها اکثار روایت های خود حسن بن علی بن یقطین و اینها برای اثبات وثاقتشان کافی است. این سند، سند متکرری هست که احمد بن محمد بن عیسی به وسیله حسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین عن علی بن یقطین نقل می کند. و مشکل خاصی طبق مبنای اکثار در سند نیست.

**قال سألت ابا الحسن علیه السلام**

با الاحسن که علی بن یقطین از آن نقل می کند مراد امام کاظم است. علی بن یقطین در حیات امام کاظم از دنیا رفته است. حالا یک چیزی در پرانتز بگویم یک عبارتی در ترجمه علی بن یقطین هست گاهی اوقات توهم می شود که علی بن یقطین در زندان از دنیا رفته است. این عبارت را مراجعه کنید یک قدری عبارت در فهمش دشوار فهم است. زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بوده است علی بن یقطین از دنیا رفته است. علی بن یقطین خودش زندان نیفتاده است. می گوید و هو فی الحبس مرجع ضمیر هو فی الحبس مراد امام کاظم علیه السلام است. امام کاظم وعده داده اند به علی بن یقطین که زندان نمی افتد و زندان نیفتاده است. ولی زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بوده اند علی بن یقطین از دنیا رفته است.

سوال: هم حسن و هم حسین توثیق دارند

استاد: خب هیچی اگر توثیق صریح داشته باشند که هیچی. قال سألت ابالاحسن علیه السلام یعنی امام کاظم

مَا لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ قَالَ الثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ كَثِيرٌ

این هم این روایت. حالا این ها را بعد در مورد مفادش بحث می کنیم که آیا این کلامی که صاحب جواهر فرموده است از اینها استفاده می شود یا نمی شود. حالا آن چیزهایی که ممکن است دلیل باشد را من می خوانم بحث بعدی اش فردا. خب این هم روایت دوم

روایت بعدی دارد المرء احق بالثلثه، مال دعائم الاسلام این جور چیزها دلیل نیست المرء احق بالثلثه کلمه لام و امثال اینها در موردش ندارد و به درد این بحث نمی خورد.

روایت بعدی این تعبیر است روایت 35262 که رقم 42 باب است.

**محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن**

این عبارت کافی را این شکلی اینجا نقل کرده است

**عن عبدالله بن مبارک**

در پاورقی دارد که نسخه بدل کافی عن یحیی بن المبارک، باید یحیی بن المبارک باشد این سند، سند متکرر به عبدالله بن جبله است که یحیی بن مبارک در آن واقع است. محمد بن یحیی عطار است محمد بن حسین بن ابی الخطاب است، یحیی بن مبارک آن جوری که در ذهنم هست توثیق صریح ندارد ولی خب فکر می کنم اکثار روایت محمد بن حسین و اینها کافی باشد برای اثبات وثاقتش.

**عن عبدالله بن جبله،**

عبدالله بن جبله واقفی ثقه است. بحث هایی هست در مورد اینکه از وقف برگشته است یا خیر مختلف نقل شده است بعضی هاگفته اند که برگشته است و بعضی ها گفته اند که برنگشته است ثابت نیست بازگشتش از وقف رو همین جهت روایت های عبدالله بن جبله در حکم روایت های موثقه است

**عن سمائه.**

سمائه به عنوان واقفی معرفی شده است ولی بنا بر تحقیق امامی در وثاقتش بحث جدی نیست. ولی بعضی ها آن را واقفی دانسته اند ولی نه این واقفی نیست و امام ثقه است و واقفی دانستنش از باب اشتباه است و ما قبلا اشاره کرده ایم که جهات مختلفی بوده است که منشأ شده است که به اشتباه سمائه واقفی تلقی شده است.

**عن ابی بصیر**

ابی بصیر علی وجه الاطلاق یحیی اسدی است. که از اجلاء ثقات است.

**عن ابی عبدالله علیه السلام**

این سابق ها در مورد ابی بصیر اسدی تصور می شده است که ابی بصیر اسدی ثقه نیست. و یحیی ثقه است. رو همین جهت تمییز مشترکات ابو بصیر خیلی اهمیت داشته است. مرحوم سید مهدی خوانساری در رساله عدیمه النظیر که رساله خیلی مهمی است در رجال و خیلی هم نفس گیر است. دو نکته اصلی را ایشان متعرض شده است. اولا اینکه ایشان گفته است که لیس را به عنوان ثابت الوثاقه گرفته شده است در یحییی تردید شده است این مطلب درست نیست. ان یحیی الاسدی احق بالاستصحاب. آن مهم تر بوده است این یک نکته و نکته دوم اینکه ابی بصیر مطلق هم انصراف دارد به یحیی مگر در یک مورد. عبدالملک بن عتبه هاشمی را ظاهرا ایشان می گوید که عبدالملک بن عتبه هاشمی از یحیی نقل نمی کند از لیس است. ولی در غیر این مورد این هست. من خودم یک بار رساله ابی بصیر را دو بار با دقت این رساله را از اول تا آخر خوانده ام و یک بار آن اصلا کاملا کار کرده ام و اینها. یادم نمی آید که حتی یک مورد هم با نتیجه گیری ایشان مخالف باشند. البته استدلالات گاهی اوقات مناقشه کرده ایم یک استدلالات جدیدی اضافه کرده اند ولی اینکه نهایت کار مثلا ایشان پنج تا استدلال کرده است ممکن است ما دو تا از آنها را مناقشه کنیم ولی نهایتا یک در نتیجه عملی یک موردی باشد که بر خلاف ایشان نظر ما رسیده باشد نیست و از این جهت خیلی رساله جان داری است و استدلال جدیدش را در یک رساله ای هست که آیا اگر مجموع رساله ما چاپ شود آن وقت در آن می آید. خب علی ای تقدیر این مهم نیست. منشأ اشتباهی که شده است بر اینکه ابی بصیر ضعیف دانسته شده است یک یحیی بن القاسم الحذاء بوده است آن یحیی بن قاسم الحذاء واقفی بوده است. علامه حلی خیال کرده است که یحیی بن القاسم الحذاء همان ابی بصیر است. چون ابی بصیر را بعضی ها یحیی بن القاسم گفته اند. در مورد اینکه ابی بصیر یحیی بن قاسم است یا یحیی بن ابی القاسم است اختلاف است. بعضی ها ابی بصیر را یحیی بن قاسم گفته اند و بعضی ها یحیی بن ابی القاسم گفته اند که قول صحیح همین است که یحیی بن ابی القاسم است ظاهرا اسم پدر ابی بصیر اسحاق بوده است. ولی علی ای تقدیر حالا چه ابی بصیر اسدی یحیی بن قاسم باشد چه یحیی بن ابی القاسم باشد علی ای تقدیر غیر از یحیی بن القاسم الحذاء است. یحیی بن القاسم الحذاء به عنوان واقفی معرفی شده است و در بعضی از روایاتش واقفی بودنش هم روایاتی دال بر واقفی بودنش هم هست. اصلا ابو بصیر اسدی زمان های وقف را درک نکرده است حدود صدو پنجاه وفاتش است. وقف سال، وقف 183 وقف شروع شده است. احتمالا البته، 183 سال است که زمان وفات امام کاظم علیه السلام است. احتمالا در ایامی که امام علیه السلام زندان هم بوده است اینها زمزمه وقف را راه انداخته اند این چیز ها ولی حالا فوقش این است که آن زمان های زندان بودن امام کاظم علیه السلام هم بگوییم مثلا یک مقداری مقدمه چینی برای وقف بوده است قبل از اینها صحبت های وقف نیست. یعنی حدود حداقل سی سال حدود سی سال بین وفات ابو بصیر اسدی و ابتداء وقف فاصله است. این است که اصلا ابو بصیر مال دوران وقف نیست ربطی به یحیی بن قاسم حذاء ندارد. این است که این دو تا قاطی شده است و این قاطی شدن منشأ شده است که تصور شده است که ابو بصیر اسدی ضعیف هست ولی ابو بصیر اسدی از اجلاء ثقات و از اصحاب سر هم بوده است. یعنی یک سری نکاتی را امام به زراره نمی فرموده اند ولی به ابو بصیر می فرمودند به دلیل ارتباطی که زراره با عامه داشته است قرار نبوده است که بعضی چیزها به دست زراره بیفتد. ولی ابو بصیر ارتباط با عامه نداشته است و انقدر شناخته شده با عامه نبوده است این است که نماز پجاه و یک رکعتی آن چیزی است که ابو بصیر نقل کرده است. زراره نماز چهل و شش رکعتی است در نقلش و امثال اینها.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ أَ يَسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ

آیا می تواند همه مالش را ببخشد به قرابتش؟

فَقَالَ هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ

هر کاری که دلش می خواهد می تواند بکند. این حالا در آن بحث منجزات مریض این جور روایات مورد بحث قرار می گیرد که آیا این ربطی به آن بحث منجزات مریض دارد یا خیر این حالا بحث مریض بودنش را هم اخذ نکرده است. این مورد بحث ما نیست.

**ان لصاحب الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيّاً إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ إِلَّا أَنَّ الْفَضْلَ فِي أَنْ لَا يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ وَ لَا يُضِرَّ بِوَرَثَتِهِ**

حالا البته فلیس له الا الثلث، این در صورتی استدلال به این روایت صحیح است که فلیس له من المال الا الثلث باشد. ولی خیلی واضح نیست این روایت مفادش این باشد. ممکن است این باشد که فلیس له الایصال الا بمقدار الثلث. این چیزش این نیست که آن روایت های قبلی بود که حالا، عرض می کنم آنها را هم بعدا در موردش بحث خواهیم کرد ولی آن روایت هایی که صاحب جواهر می خواهد به ان تمسک کند معلوم نیست جزو آن روایات باشد. فیس له الا الثلث ممکن است مفادش این باشد که فقط حق وصیت به مقدار ثلث دارد. این اصلا ربطی به این بحث ها ندارد همان ادله نفوذ وصیت در ثلث این باشد. خب این هم این یک روایت. روایت بعدی از این باب روایت چهل و شش این باب. این روایت چهل و شش از همه این روایت هایی که قبلا خواندیم و بعدا از آن جهتی که صاحب جواهر می خواهد به آن تمسک کند بهتر است. این روایت رقم 35266 رقم 46 باب. این هم در کافی وارد شده است هم در تهذیب. حالا آن روایت قبلی در فقیه عبدالله بن جبله آغاز سندش بود. من مراجعه نکردم ببینم طریق صدوق به عبدالله بن جبله چطور است. آن هم یک بحث سندی آنجا ممکن است نیاز داشته باشد. خب بگذریم. این روایت بعدی روایت شعیب بن یعقوب است که در تهذیب و استبصار و کافی واقع شده است و در فقیه هم وارد شده است و حالا تهذیب و استبصار را یکی در نظر بگیریم سه تا نقل یک جهت مشترک دارد حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب است. حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب این چیز روایت هست ولی همه سند ها به اینجا منتهی می شود روایت تهذیب و استبصار از حسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن شعیب است و روایت کافی می رسد به حسین بن سعید اما نقل کافی این هست

**عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید**

این احمد بن محمد که از حسین بن سعید نقل می کند دو نفر به این نام از حسین بن سعید نقل می کنند. احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد که در رجال نجاشی در ترجمه حسین بن سعید اسم هر دو آنها به عنوان راوی کتب حسین بن سعید مطرح است ولی آن که مشهور تر از اینها هست احمد بن محمد بن عیسی است در خصوص کافی هم هیچ ثابت نیست که احمد بن محمد بن خالد از حسین بن سعید روایت کند. در کافی من تمام مواردش را کنترل کردم. تمام مواردی که ا حمد بن محمد بن خالد عن الحسین بن سعید در کافی وارد شده است همه اش غلط است. تحریفات نسخه است این یک بحث جدی است در کافی ما هیچ موردی روایت احمد بن محمد بن خالد از حسین بن سعید نداریم. این تردیدی نیست که احمد بن محمد که از حسین بن سعید نقل می کند در کافی باید احمد بن محمد بن عیسی باشد. علی ای تقدیر هر کدام از اینها باشد هم خود احمد بن عیسی است هم احمد بن محمد بن خالد ثقه است هم در عده ای که از این دو تا نقل می کنند افراد ثقه واقع هستند علی بن ابراهیم مشترک بین هر دو عده است. در هر دو عده علی بن ابراهیم بن هاشم واقع است که در وثاقتش تردیدی نیست. بنابراین در این جهت بحثی در این روایت نیست.

**عن الحسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب اغرقوفی**

که این خواهر زاده همان ابو بصیر اسدی که در آن روایت قبلی بود هست. قال سألت ابا عبدالله علیه السلام در فقیه یک اضافه ای دارد. معذرت می خواهم گفتم عین هم است. در فقیه عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله علیه السلام است ولی در کافی و تهذیب و استبصار شعیب بن یعقوب خالی است بنا بر نقلی که در جامع احادیث نقل کردها ند. علی ای تقدیر هر کدامشان باشند در اعتبار سند بحثی نیست. به طور طبیعی در این جور موارد باید حالا یک مراجعه من باید بکنم ممکن است شما بگویید که چون نقلی که عن ابی بصیر ندارد سه تا نقل است. نقل فقیه یک نقل منفرد است پس بنابراین نقل فقیه را کنار بگذاریم آن نقل های چیز را بگیریم. ولی باید مراجعه کرد نقل تهذیب و استبصار را دو تا نقل نمی شود گرفت. استبصار نوعا از تهذیب می گیرد جایی که بگوییم مراجعه مجدد مرحوم شیخ به مصدر کرده است خیلی واضح نیست. علاوه بر اینکه هر دو از کتاب حسین بن سعید است فوقش این است که ممکن است نسخه ای از کتاب حسین بن سعید که در اختیار شیخ طوسی بوده است آن مثلا عن ابی بصیر در آن نداشته است. حالا آن حتی من حالا این را باید مراجعه کنم احتمال زیاد می دهم که تهذیب و استبصار هر دو از کافی گرفته باشند. این یک روشی بوده است که از کافی اخذ می کرده است و طریق از وسط سند به اصطلاح بحث اخذ به توسط یکی از روش هایی است که در تهذیب و استبصار خیلی شایع بوده است. این را باید مراجعه کرد ببینیم قرائن نشان می دهد که از کافی، این را رفقا مراجعه کنند ما قبلا هم اشاره کردیم به بعضی از روش های اخذ به توسط ببینیم آیا به نظرتان قرینه ای می رسد که در تهذیب و استبصار از کافی گرفته است. یعنی این احتمال وجود دارد عجالتا عرض می کنم که با مراجعه این مطلب واضح می شود آن احتمال هست که اصلا روایت کلش یک مصدر باشد از کافی باشد. بنابراین اینکه گفتیم سه تا نقل هست کافی و تهذیب و استبصار نه، یک نقل کافی است یک نقل فقیه. وقتی یک نقل کافی و یک نقل فقیه باشد اینجا احتمال اینکه از کافی عن ابی بصیر افتاده باشد خیلی قوی تر از این هست که عن ابی بصیر زائد واقع شده باشد. هر چند شعیب بن یعقوب بیشتر روایت هایش عن ابی بصیر هست و این می تواند احیانا اضافه شود ولی انقدر روایت های شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر زیاد نیست که به محض اینکه شعیب بن یعقوب را کسی بشنود ذهنش به عن ابی بصیر برود و همین جور عن ابی بصیر اضافه شود. مثلا ببینید علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی ما در کافی بعضی نسخ داریم علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن عیسی و در بعضی نسخ هست علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی. آن جا ترجیح نسخه عن ابیه دار بر نسخه ای که عن ابیه ندارد نمی شود داد. بلکه چه بسا نسخه عن ابیه دار را ما بگوییم زائد است چون علی بن ابراهیم انقدر روایت هایش از پدرش زیاد است که خیلی وقت ها علی بن ابراهیم را که شخص می شوند ذهنش می رود که باید یک عن ابیه بعدش بیاید. تداعی معانی عن ابیه بعد از شنیدن علی بن ابراهیم خیلی زیاد است. ولی تداعی معانی عن ابی بصیر بعد از شعیب بن یعقوب در آن حد نیست. این است که احتمال اینکه عن ابی بصیر سقط شده باشد این احتمالش قوی تر به نظر می رسد از احتمالی که اتفاقا به همان جهت تداعی معانی، گاهی اوقات به همان جهت تداعی معانی باعث می شود که طرف شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر را که می بیند همین شعیب بن یعقوب که می نویسد کأنه در ذهنش این است که عن ابی بصیر را نوشته است. این احتمال یا مثلا شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن ابی عبدالله. همین أبی بصیر به أبی ابی عبدالله قلم پرش کند و امثال اینها. به هر حال اگر قرائن دیگر نباشد در این جور موارد احتمال قوی تر این است که نسخه فقیه نسخه درست تری باشد و نسخه کافی نسخه ای باشد که در آن سقط رخ داده باشد. البته عرض کردم اینها همه مبتنی بر این است که نسخه تهذیب به اصطلاح اگر مستقل از نسخه کافی باشد باز آن خودش یک ترجیحی می آورد ولی خب ممکن است آن را هم بگوییم در کتاب حسین بن سعید این چیز شده است یعنی در واقع دوران امر بین این باشد که سقط در نسخه کتاب حسین بن سعید رخ داده باشد یا سقط در منبعی که اضافه در منبعی که شیخ صدوق از آن نقل می کند. علی ای تقدیر حالا اینها بیشتر بحث های ثمره فقهی ندارد می خواهم با نحوه بحث های اضافه و سقط و اینها اشنا بشوید و الا اینها از اجلاء ثقات هستند البته رو مبنای کسانی که ابی بصیر اسدی را تضعیف می کردند طبیعتا روایت کافی و تهذیب و استبصار اگر ابی بصیر نداشته باشد وثاقتش روشن تر و واضح تر خواهد بود. خب روایت این است سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یموت ماله من ماله قال له ثلث ماله و للمرأه ایضا. عن الرجل یموت ماله من ماله. بعد ازمرگ می گوید یک سوم مال، یموت ماله منماله. توجه بفرمایید چون بعدا می گویم آن روایت قبلی اصلا استدلال به آن مشکل است. یک اشکال چیز دارد که آنها معلوم نیست ناظر به مالکیت بعد از مرگ باشد. ممکن است ناظر به مالکیت قبل از مرگ باشد و به اعتبار اینکه می تواند وصیت کند آن باشد. آن که ولی این تعبیر دارد یموت. له ثلث ماله این خیلی تعبیر، تعبیر قوی تری هست در آن جهتی که ثابت جواهر می خواهد روایت را دنبال کند. حالا من بقیه روایت هایی که اینجا یادداشت کردم را می گویم بعدا مراجعه کنید من بقیه روایات کتاب الوصیه را هم مطالعه می کنم اگر روایت دیگری در این بحث وجود داشت را هم یادداشت می کنیم. اینها رقم 35280 و 281 و 282. اینها مال باب پنج هستند باب پنج از ابواب کتاب الوصایا حدیث 2 و 3 و 4. یکی هم رقم 35308 که باب 9 حدیث 1. یکی 35551 که باب هفتاد حدیث 1. اینها روایتی است که ممکن است بر آن استدلال شود که از تعبیری از آن هست که مال، مال میت است. دو تا روایت دیگر هم یادداشت کرده ام این دو روایت از این جهت شاید نشودبه آن استدلال کرد ولی یک چیز دیگر از آن استفاده می شود که مال ورثه نیست. آن مقدار چون مثلا صاحب جواهر ایشان در مورد دین می فرمودند که کل آن مال ورثه است. این دو تا روایت دیگری که یادداشت کردم اینکه مال کیست از آن استفاده نمی شود ولی از اینکه مال ورثه نیست از ان استفاده می شود. رقم 35292 باب 5 از ابواب الوصایا حدیث 14 و 35313 باب 9 حدیث 6. حالا بقیه را هم ملاحظه فرمایید و سایر مصادر را که انشاءالله از فردا قدری بحث را جدی تر دنبال کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد